

که عبارت از «دور ایستادن از خطر» باشد منحرف میشود، زیرا دست گذاشتن روی ایران معادلت با توسعه دادن سرحدات امپراطوری هندوستان بیرون از حدود کنونی آن - نباید فراموش کرد که خطر اسلا و ممکن است تجدید شود خواه بصورت فعلی یا بشکل قدیم آن... بهمین دلیل تصور میکنم که یک ایران قوی و دوست ییستر بدرد انگلیس میخورد تا یک ایران ناراضی و ضعیف... تنها یک سیاست صادقانه و دوستانه نسبت به ایران ممکن است عادلانه و درست باشد.»

خلاصه ای از مقاله فوق در رساله مذکور نقل شده است. (۱) موقعی که قرارداد ۱۹۱۹ بسته شده ولی از طرف مجلس تصویب نگردیده بود من در همان کتاب دنباله آن مقاله نوشتم: «متأسفانه چند روز بعد از نگارش مقاله اطلاع یافتیم که «سیاست تسلط» رانجیح داده و قرار داد معروف را منعقد نموده اند... ولی چون تصویب نشده هنوز وقت است که در آن بیندیشند.» خوشبختانه این اندیشه نیز بوصول پیوست و قرارداد ملغی گردیده بطوری که سابق مکرر نوشته ام من قرارداد ۱۹۱۹ را بضرر خود انگلیسها هم میدانستم و آنرا یک اشتباه سیاسی می پنداشتم و در مقالات خود سعی کردم از لحاظ مصالح آنها آنرا انتقاد کنم. اقدام بالغاء آن از طرف خود آنها صحت دلایل مرا تایید میکند.

اصول سیاست و روشهای سیاسی بریطانیا

اصول سیاست انگلیس در ایران از قدیم این بوده که این کشور «حائلی» در برابر خطربری هندوستان از طرف اروپا باشد. وقتی فرانسه، زمانی آلمان، و همیشه روسیه، ایجاد این خطر را نموده اند. دولت انگلیس به مقتضای نوع خطر و زمان آن بادل مختلف اروپائی در سه مسائل سیاسی و اقتصادی رقابت میورزد و این همچشمی اصل دوم سیاست انگلیس در ایران میباشد، که آنرا برای حفظ موازنه یا تسلط انحصاری بکار برده است. بعد از پیدایش نفت در این کشور و اهمیت آن در صنعت و جنگ اصل سوم نیز در سیاست بریطانیا پیدا شد و آن حفظ منابع نفت ایران است که مستر بوین در مصاحبه خود با آقای خلیل ملکی نماینده روزنامه رهبر در لندن صراحة بشرح ذیل اظهار نموده است: «معتقدم که شما نمیتوانید بتهنایی از نفت خودتان استفاده کنید و باید آنرا بکمک دیگران استخراج نمایید.»

من راجع باین سه اصل در مقاله دیگری صحبت خواهم نمود. اینک در این نگارش راجع به روشهای مختلفی که در طول زمان برای حفظ این اصول آزمایش شده بسط مقال میدهم:

۱ - کمک دیپلماسی بایران در برابر خطر مهاجمه حکومت تزاری روسیه.

- ۲ - کمک بایجاد مشروطیت در ایران برای خنثی کردن نفوذ سیاست روسیه در دربار و اعیان و طبقات دیگر .
- ۳ - بستن قرارداد ۱۹۰۷ باروسیه در تقسیم ایران به مناطق نفوذ برای جلوگیری از سرایت نفوذ روس بجنوب ایران.
- ۴ - بستن قرارداد ۱۹۱۹ با ایران در موقع محاق سیاسی روسیه برای پیش بندی سیل هجوم آتیه روس .
- ۵ - کمک بایجاد حکومت دیکتاتوری « مشروطه نما » بعد از طلوع ستاره سرخ شمال و پس از بی اثر شدن سیاست « قرارداد » .
- ۶ - کمک بایجاد استبداد « مشروطه مآب » و دیکتاتوری « دمو کراسی نما » بوسیله چند نفر « متولی » مجلس .
- بعقیده نگارنده از این شش روش فقط دوتای اول صحیح بوده و بیا اصول سیاست انگلیس که رجال بزرگ بریطانیا بدان اشاره کرده اند کاملاً موافقت داشته و در موقع اجراء آن دولت انگلیس در نظر ایرانیان هم عزیز بوده است .
- آن چهار دیگر که موجب منفور شدن انگلیسها و ضعف ایران بوده برخلاف اصول نامبرده می باشد .

در جائی که مصالح اصولی دو مملکت با هم مخالفت ندارد و وطن پرستان و ملیون ایرانی برای حفظ منافع کشور خود منفعت شمارا هم حفظ میکنند چرا باید با اصطلاح « لقبه را دور سر گردانده در دهان بگذارید » یعنی بوسیله دستگاه عظیم و پرخرج خبرچینی و استعماری روشهای مندرس تقویت از ارتجاع و خرافات را پیش گیرید . اصلاً ممکن است در اثر اجراء طولانی روشهای غلط خواهی نغواهی اصول هم از دست برود . هیچوقت نباید روش یعنی « متود » اصل یعنی « پرنسیپ » را از میان ببرد . گناه این سوء روشهای بیشتر بگردن پاره ای و کلا و وزراء « خوش خدمت » (۱) ایرانی می باشد که برای استفاده مالی و مقامی زمینه سازی جهت قرارداد ۱۹۱۹ و دمو کراسی قلابی و دیگر وقایع سیاسی نمودند . در حقیقت باز زمینه سازی انگلیسها را تشویق باین سیاستها می کنند .

غالباً اطلاعات نمایندگان انگلیس از اوضاع و اشخاص ایران بوسیله همین رجال می باشد و اینها چنان در سیاست بریطانیا در شرق ریشه کرده اند که شاید کنند نشان برای خود آنها هم مشکل است . اینها میدانند اگر انگلیسها را در دست نداشته باشند دیگر پشت و پناهی برای حفظ مال و مقام و وزارت و وکالت ندارند زیرا در نظر ملت خود منفور هستند ، اینستکه بهر قیمت شده انگلیسها را گمراه می کنند، خود را دولت صمیمی آنها جلوه داده و حتی وطن

(۱) مقصود از « خوش خدمت » کسی میباشد که میخواهد برای ارباب خود « خدمت نمایان » انجام دهد نه حتماً « خدمت خوب » ، گاهی هم در این مقاله بجای « خوش رقص » برای اجتناب از این کلمه زنده در متن مقاله استعمال شده .

خواهان را دشمن آنها معرفی می نمایند. خواهند پرسید چطور میتوانند انگلیس را اغفال کرد؟ اینرا در مقاله دیگر تحت مطالعه میآوریم.

همچنین بحث در اصول سه گانه سیاست انگلیس در ایران و تفصیل و انتقاد هر يك از روشهای سیاسی شش گانه را برای کوتاه کردن مقال بمقاله دیگر میگذاریم. در اینجا فقط به انتقاد کلی از روش سیاست کنونی بریتانیا میپردازیم.

اشتباه روش کنونی سیاست انگلیس

انگلیسها با ما هوشمندی و سیاست دانی و جهان مداری اشتباهاتی در ایران دارند که بضرر آنهاست ولی بیشتر بزبان ما میباشند. آنها چون پول و قدرت دارند مانند هر قوی و بودارداری اشتباهاشان برای همه کس مرئی نیست.

بعلاوه بواسطه همان دو عامل قادر بجبران میباشند، همچنانکه هر مرد قوی و پول دار میتواند ضرر های خود را جبران کند و بالاخره رخت از ورطه بیرون می کشند. ولی در هر حال ضرر ضریر است.

نگارنده بعنوان یک نفر دوست، نه شخصی که از روی غرض ایراد میگیرد، میخواهم کمی از سیاست انگلیس در ایران انتقاد کنم و لوازمی برنچند، زیرا از این اشتباهات سیاسی ما بیشتر زیان میبریم، و بر هر وطن پرستی فرض است که از کشور خود رفع ضرر بنماید. منشاء اشتباه اینجاست که امور سیاست را هم بالاخره باید بدست اشخاص انجام داد و قسمتی از آن بوسیله ایرانیان صورت میپذیرد.

هر ایرانی حاضر شود بنفع بیگانه و زبان کشور خود خدمتی انجام دهد برای مال با مقام است. غرضهای خصوصی و هوی و هوس هم در کار می باشد. این اشخاص «خوش خدمت» هستند که انگلیسها را نسبت باوضاع و اشخاص گمراه می کنند. اشتباه نشود، من میدانم در میان ایرانیان کسانی هستند که منافع انگلیس و ایران را در اصول سیاست مشترک دانسته و چون مصلحت وطن خود را در نظر دارند انگلیسها را هم براه بدو امید دارند. اما بعضی دیگر که تقرب خود را بآنها برای استفاده از قدرتشان برای تحکم به وطنان خود می خواهند همچنان که بوطن خود جنایت می کنند نسبت بآنها نیز خیانت مینمایند.

باید صراحتاً گفت: نفرتی که ایرانیان نسبت بسیاست دولت انگلیس دارند و مستر ایدن اشاره کرده نتیجه تبلیغات آلمان یا روسیه نیست بلکه زائیده روش ناپسند خود آن سیاست است - عجب تر آنکه این نفرت را همان و کلاء و وزرائی که خود را «انگلو فیل» میسازند و میخواهند برای انگلیسها «خوش خدمتی» بکنند ایجاد کرده اند، باین معنی که در اثر سوء رفتار این دسته «طرفداران» ملت ایران بحق با باطل، مستقیم یا غیر مستقیم، هر بدبختی که برای ایران روی میدهد ناشی از سیاست بریتانیا میدانند. با همان دستی که این «دوستان» ایرانیان را از انگلیسها دور میکنند در نتیجه آنها را برقیبان نزدیک مینمایند. چنان از سوء

رفتار اینها زمینه سوءظن فراهم شده است که شنیده ام، بعضی از روشن فکران ایرانی ورود سپاه روس یا قضایای آذربایجان را که اقلاً بایستی صد درصد مربوط به روسها بدانند منسب بانگلیسها می کنند، و معتقدند اگر اشخاص معینی در مجلس و دولت تا این اندازه علناً باتکاء آنها در امور دخالت نمی کردند روسها بفکر انجام بفکر ایجاد «وزنه سیاسی» و «گرو کشی» در برابر آن نمی افتادند. البته اشخاصی را در صحنه سیاست می بینیم که رولهای را با مهارت برای انگلیسها بازی می کنند، اما چه حاصل وقتی نتیجه نهائی آن منفور کردن اینها در ایران و وخیم تر نمودن اوضاع سیاست باشد.

اگر انگلیسها بتوانند از این اشخاص بدنام صرف نظر کنند و اینها از مشاغل عمومی از قبیل وزارت و وکالت برکنار شوند قدم اول بطرف اصلاح وضع نامطلوب کنونی میباشد. دور شدن اینها ضروری بانگلیسها نمیزند بلکه سایر ایرانیان را که از اینها نفرت دارند با آنها امیدوار و خوشبین می کند بخصوص که ایشان اشخاص عادی هستند و خود چسبانیدن بخارجیهاست که آنها را با اهمیت کرده است. اینها پرتگاهی میان انگلیس و ایران ایجاد نموده اند. جلب محبت يك ملت بیش از دوست داشتن چند نفر ارزش دارد.

این عناصر برای اینکه لزوم وجود خود را برای سیاست انگلیس در ایران ثابت کنند، مانند اطرافیان پهلوی، و سلاطین دیگری که کوش بحرف سخن چینان می دهند، ناچارند هزار دروغ و پاپوش برای مردم بی گناه بسازند. وجود این اشخاص مفسد عیب دیگری نیز برای سیاست انگلیسها دارد: چون لابد سفارت آنها در تهران اطلاعات خود را نسبت باشخاص و اوضاع اکثراً بوسیله همین اشخاص «خوش خدمت» کسب می کند و اغلب اینها مردم آلوده بفرض هستند اطلاعات را با تطبیق آن بمنافع شخصی خود میدهند و بر روی همین اطلاعات غلط روشهای سیاسی غلط اتخاذ میشود. همین نکته را شاید بتوان نسبت بمؤسسات سیاسی شوروی در ایران نیز گرفت.

نباید تردید داشت که ملت و حکومت و حتی سفارت انگلیس راضی نیستند که اشخاص بدنام و بد سابقه و منفوری که خود را بنام «وکیل مجلس» برحلت تحمیل کرده یا باسم وزیر از آستین همان و کلاء سر در آورده بعنوان طرفدار انگلیس یا حمایت شده بریتانیا در جاهه سه سوه استفاده و بیداد کنند و همان طور که مستر ایدن گفته در نتیجه بریتانیا را منفور نمایند. اما این عدم رضایت باطنی کافی نیست. سیاست انگلیس باید حقیقه اینها را از خود دور کند و در عمل طوری نشان بدهد که اطمینان عمومی حاصل گردد.

سیاست قرن «حاجی بابا» در عصر «اقم»

بیش از يك قرن پیش موریه انگلیسی کتابی بنام «حاجی بابای اصفهانی» تألیف نموده که حاکی از بدبینی زیادی نسبت بایرانیان است. در آن «رمان» مانند هر رمان دیگر

بسیار مبالغه شده است ظاهراً قسمتی از اطلاعات سیاسیوت انگلیس راجع بایرانیان از آن کتاب است. شاید در اثر مطالعه آن قبیل کتابها یا سروکار داشتن انگلیسها با حقه بازها و حاجی بابا های این عصر ایرانیان را آنطور که بالد وطن پرست و صدیق نمیدانند. بنظر میاید روش سیاست انگلیس در ایران هنوز از روی نقشه ایست که اساس آن موقعی ریخته شده که از یکطرف کتاب حاجی بابا انتشار یافته و از طرف دیگر هنوز بیش از چند دهه سالی از حمله نادرشاه به هندوستان نگذشته یا ایرانیان هنوز برای جنگ با روس در قفقاز به وحمله بهرات را داشته اند! اما ایرانی امروز و دنیای امروز را نباید با عصر حاجی بابا مقایسه کرد. بنظر میرسد که انگلیسها بجای اینکه سیاست خود را در ایران بمقتضای زمان تغییر دهند میخواهند ایرانیان بعصر « حاجی بابا » برگردند! این روشها در ایران اقلاً امروز دیگر بی نتیجه بلکه مضر است. رقبای شما، هر عملی بنمائید، شدیدتر آنرا خواهند نمود و در این میانه ما پایمال میشویم و مصالح واقعی شما که باید با اصول سیاست شما انطباق داشته باشد بخطر خواهد افتاد. مثلاً وقتی شما چهار نفر محصل ایرانی به هند بردید دیگران چهل نفر به بادکوبه دعوت کردند. از این گونه مثال زیاد است که از ذکر آنها خودداری میکنم. مقصود آنکه امروز ایران و دنیا دیگر است و روش سیاست هم باید دیگر باشد. بنظر میاید يك اشتباه روانشناسی نیز شده است: ایرانی را با تعریك احساسات ملی میتوان از روی عقیده براهی واداشت اما نه با خرافات مذهبی، ولی چون ملتی باهوش است احساسات ملی حقیقی را هم از احساسات وطنی قلابی و مصنوعی تشخیص میدهد. پس اگر وقتی احساسات ملی از نوع اخیر بر انگیزته شد و مؤثر واقع نگردید باید دانست که قضیه را فهمیده است...



با وجود اظهارات مکرر رجال سیاسی بریطانیا که نخست مارا امیدوار و سپس نومید نموده است باز دیگر میخواهیم از نطق اخیر مستر ایبن در مجلس عوام امیدوار باشیم. موجبات سوء ظن را مختصراً در بالا شرح دادم، اینک میخواهم شرائط امیدواری را نیز تحت مطالعه بیاورم بلکه حقیقه بتوانیم در حل مسئله ایران راهی بیابیم و امید تازه مامبدل بیاس نکرده. اگر انگلیسها روش کنونی سیاست خود را در ایران صمیمانه عوض نکنند بدینی ایرانیها رفع و « نفرت يك نسل » بزودی زائل میشود و میتواند بیک آینده روشن و اطمینان بخشی برای ایران و برای انگلیس در این کشور امیدوار گردید. زوشهای فعلی، از قبیل تقویت عناصر بدنام در مجلس و دولت، اختلاف بین میان سیاستهای باطن و ظاهر، ترویج خرافات اجتماعی و سیاسی و امثال آنها، اگر نتیجه معکوس ندهد اقلاً بی حاصل است.

بعقیده نگارنده مسئله ایران فقط يك راه حل صحیح و قابل قبول بیش ندارد. آنرا در زیر تحت مطالعه می آوریم.

(دنباله مقاله در صفحه ۷۸۶)

برگزیده اشعار فردوسی

جنگ ایران و عرب

ابیات زیر از شور انگیزترین اشعار شاهنامه میباشد. گرچه فردوسی مسلمان بوده و حمله عرب را ایرانیان مسلمان نسبت بحمله های ترکان و تورانیان بچشم دیگر نگریسته اند؛ مع هذا فردوسی که مردی فوق العاده وطن پرست بوده نتوانسته است سیل احساسات ملی خود را پیش بیند و شعله آتش عشق وطن را خاموش کند.

(۱۵۰ بیت زیر از میانه ۳۰۰ بیت انتخاب شده است)

مگونسار شد تخت ساسانیان	از آن زشت کردار ایرانیان....
اگر چرخ گردون کشد زین تو	سر انجام خشتست بالین تو...
چنان بد کجا سر فراز عرب	که از تیغ او روزگشتی چو شب
عمر آنکه بد مؤمنانرا امیر	ستوده و را خالق بسی نظیر
گزین سعدوقاص را با سپاه	فرستاد تا رزم جوید ز شاه
چو بخت عرب بر عجم چیره شد	همی بخت ساسانیان تیره شد
همان زشت شد خوب و شد خوب زشت	شده راه دوزخ پدید از بهشت
دگر چگونه شد چرخ گردون بچهر	از آزادگان پاک بپیرید مهر
چو آگاه شد زان سخن یزدگرد	ز سر سو سپاه اندر آورد گرد
بفرمود تا پور هر مزد راه	به نیماید و بر کشد با سپاه
که رستم بدش نام و بیدار بود	خرمند و گرد و جهاندار بود
سقاره شمر بود و بسیار موش	بگفتار مؤبد نهاده دو گوش
برفت و گرانمایگان را ببرد	هر آنکس که بودند بیدار و گرد
پدینگونه تا مساه بگذشت سی	همی رزم جستند در فادسی
همیگفت کاین رزم را روی نیست	ره آب شاهان بدین جوی نیست.

نامه رستم برادر

تجسم اوضاع امروز ایران

یکی نامه سوی برادر بدرد نداشت و سخنها همه یاد کرد

تخت آفرین کرد بر کردگار
 دگر گفت کز گردش آسمان
 ز بهرام و زهره است ما را گزند
 همان تیر و کیوان برابر شدست
 چنین است و کاری بزرگست پیش
 چو آگاه گشتم از این راز چرخ
 بایرانیان زار و گریان شدم
 دریغ آن سر و تاج و اورنگ و تخت
کز این پس شکست آید از تازیان

بدین سالیان چارصد بگذرد
 از ایشان فرستاده آمد بمن
 که از قادسی تالب جوینار
 و ز آن پس کجا برکشایند راه
 ندانند کسی راز گردان سپهر
 چو نامه بخوانی تو با مهتران
همی تاز تا آذرآبادگان
 همی دون کله هرچه داری زاسب
 سخن هرچه گفتم بمادر بگوی
 درودش ده از ما و بسیار بند
 و از من بد آگاهی آرد کسی
 چنان دان که اندر سرای سینج
 ز گنج جهان رنج پیش آورد
 چه سودت بسی این چنین رنج و آرز
 تو با هر که از دوده ما بود
 همیشه بیزدان ستایش کنبد
 که من با سیاهی بسختی درم
 رهائی نیابم سرانجام از این
 چو گیتی شود تنگ بر شهریار
 نگهدار او را بروز و شب
 ز ساسانیان یادگارست و بس
 دریغ آن سر و تاج و آن مهروداد

کز او دید نیک و بد روزگار
 بزوهنده مردم شود بد گمان
 شاید گذشتن ز چرخ بنده
 عطارد بیج دو پیگر شدست
 همی سیر گردد دل از جان خویش
 که ما را از او نیست جز رنج برخ
 ز ساسانیان نیز بریان شدم
 دریغ آن بزرگی و آن فر و بخت
ستاره نگرده مگر بر زیان
 کزین تخمه گیتی کسی نسپرد
 سخن رفت هر گونه بر انجمن
 زمین را به بخشیم با شهریار
 شهری کجا هست بازارگاه
 دگر گونه گشته است با ما بچهر
 بر انداز و بر ساز لشکر بران
بجای بزرگمان و آزادگان
 بر سوی کنجور آذر گشوب
 نبیند هانا مرا نیز روی
 بدان تا نباشد بگیتی نژاد
 مباش اندرین راه غمگین بسی
 کسی کجو نهند کنج با دست رنج
 از آن رنج او دیگری برخوردار
 که از بیشتر حکم نگردد نیاز
 اگر بیا اگر مرد برنا بود
 جهان آفرین را نیایش مکنید
 برنج و غم و شوربختی درم
 خوشا باد نوشین ایران زمین
 تو گنج و تن و جان گرامی مدار
 که تا چون بود کار من با عرب
 کز این پس نبیند از این تخمه کس
 که خواهد شدن تخت شاهی بیاد

همه نام بوبکر و عمر شود
 نشیبی دراز است پیش فراز
 کز اختر همه تازیان راست بهر
 گرامی شود کزی و کستی
 سوار آنکه لاف آرد و گفتگوی
 نژاد و زرگی نیاید به بر
 ز نفرین ندانند باز آفرین
 دل مردمان سنگ خارا شود
 پسر همچین بر پدر چاره گر
 روان وزبانهها شود پر جفا
 نژادی پدید آید اندر میان
 سخنها بگردار بازی بود
 بکوشند و کوشش بدشمن دهند
 بجویند و دین اندر آرد پیش
 کسی سوی آزادگان ننگرد
 شود روزگار بد آراسته
 چنین تیره شد بخت ساسانیان
 دژم گشت و از ما بیریید مهر
 دل شاه ایران بتو شاد باد
 کفن جوشن و خون کلاه منست
 تو دل را برد من اندر میند
 فدا کن تن خویش در کلزار

چو با تخت منبر برابر شود
 ته گردد این رنجهای دراز
 نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر
 زیمان بگردند و از راستی
 پیاده شود مردم رزم جوی
 کشاورز جنگی شود بی هنر
 رباید همی این ازان، آن از این
 نهانی پتر ز آشکارا شود
 بداندیش گردد پدر بر پسر
 بگیتی نماند کسی را وفا
 از ایران و از ترک و از تازیان
 نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
 همه گنجها زیر دامن نهند
 زیان کسان از پی سود خویش
 چو بسیار از این داستان بگذرد
 بریزند خون از پی خواسته
 که تا من شدم پهلوان از میان
 چنین بیوفا گشت گردان سپهر
 ترا ای برادر تن آباد باد
 که این قلدری دخمه گاه منست
 چنین است راز سپهر بلند
 تو دیده ز شاه جهان برمدار

فادیه و معتم هر زمان سردار ایران

به سعد وقاص سردار عرب

فرستاد از اینسو بنزدیک سعد
 نوشتند یربیم و چندین امید
 جهان پهلوان رستم کینه خواه
 یر از رای و یر دانش و یر درنگ
 نباید که باشیم بی ترس و باک

فرستاده ای نیز چون برق ورعد
 یکی نامه ای بر حریر سپید
 بعنوان بر از یور هر مزد شاه
 سوی سعد وقاص جوینده جنگ
 سر نامه گفت از جهاندار باک

به بیهوده این رنج و این کارزار
 چه مردی و آئین و راه تو چیست
 برهنه سپید برهنه سپاه
 نه پیل و نه تخت و نه بار و بنه
 که مهر و کلاه بهر دیگر کست
 بدر بر بدر نامبردار شاه
 بدیدار او در فلک ماه نیست
 گشاده لب و سیم دندان شود
 که کنش نگردد ز بخشش زیان
عرب را بجائی رسیده است کار
تقو باد بر چرخ گرون تقو
 ز راه خرد مهر و آرم نیست
 همی تخت و تاج آیدت آرزو
 سخن بر گزافه نگویی همی
 جهان دیده و گردودانا فرست
 به تخت کیان رهنمای تو کبست
 بخوادم از او هر چه خواهی، بخواه!
 که فرجام این خواری آرد بروی
 که با داد او پیرگشتی جوان
 زمانه ندارد چنو یادگار
 به پیروزگی شایور فرخ نژاد

به پیش آمد این نا پسندیده کار
 بمن باز گوی آنکه شاه تو کبست
 بتزد که جوئی همی دستگاه
 بنانی تو سیری و هم گرسنه
 پیران ترازند گانی بست
 که باییل و فر است و پاتا ج و گاه
 بیالای او تخت را شاه نیست
 هر آنکه که بر گاه خندان شود
 بیغشده بهای سر تازیان
ز شیر شتر خوردن و سوسمار
که تاج کیان را کند آرزو
 شمارا بدیده درون شرم نیست
 بدین چهره این مهر و این رای و خو
 جهان گر باندازه جوئی همی
 سخنگوی مردی بر ما فرست
 بدان تا بگوید که رای تو چیست
 سواری فرستم بتزدیک شاه
 تو جنگ چنین پادشاهی بجوی
 نبیره جهاندار نوشیروان
 بدر بر بدر شاه و خود شهر بار
 چو نامه بهر اندر آمد بداد

جواب سردار عرب و پاسخ رستم

پدید آورید اندر او خوب وزشت
 محمد رسواش بحق رهنمای
 ز گفتار پیغمبر هاشمی
 ز تهدید و از رسمهای جدید
 ز فردوس و جوی می و جوی شیر
 درخت بهشت و می و انگبین
 دوعالم بشادی و شاهی و راست
 همه سانه با بوی و رنگ و نگار
 تنش چون گلاب مصعد بود

بتازی یکی نامه پاسخ نوشت
 سرنامه بنوشت نام خدای
 ز جنی سخن گفت و از آدمی
 ز توحید و قرآن و وعد و وعبد
 ز قطران و از آتش و زمهریر
 ز کافور و از مشک و ماه معین
 که گر شاه ببیدر دین راست
 همان تاج یابد همان گوشوار
 شفیع از گناهش محمد بود

نباید بیاغ بلا خارگشت
 چنین باغ و میدان و ایوان و کاخ
 نیززد بدیدار یک موی حود
 نیند بجز دوزخ و گور تنگ
 نگر تاچه آید کنون رای اوی
 درود محمد همی کرد یاد

بکاری که یاداش یابی بهشت
 تن یزدگرد و جهان فراخ
 همه تخت و تاج و همه جشن و سور
 هر آنکس که بیش من آید بجنگ
 بهشت است اگر بگرود جای اوی
 بقرطاس مهر عرب بر نهاد



(این کلیشه و اشعار از شاهنامه چاپ « کلاله خاور » نقل و انتخاب شده)

بنزدیک رستم خرامید تفت
 که آید بر رستم بهلوان
 بیامد بر بهلوان سیاه
 نه اسب و سلج و نه جامه درست
 پدید آمده چاک پیراهنش
 بدانش روان و تن آباد دار
 اگر دین پذیری عليك السلام
 برو هاشم بر چین شد از کاراوی (۱)
 سخنها بر او کرد داننده یاد.
 نه تو شهر یاری نه دهبیم جوی
 دلت آرزو کرد تفت مرا
 مرا رزم و بزم وی آسان بدی
 که جای سخن نیست روز نبرد
 مرا بهتر آید ز گفتار خام

فرستاده سعد وقاص رفت
 چو شهبه مقیره برفت از گوان
 از ایرانیان نامداری ز راه
 که آمد فرستاده ای پیرو سست
 یکی تیغ باریک برگردنش
 بدو گفت رستم که جان شاد دار
 بدو گفت شهبه که ای نیکنا:
 به پیچیده رستم ز گفتار اوی
 از او نامه بستد بخواننده داد؛
 چنین داد پاسخ که او را بگوی
 ندیدی چو نیروی بخت مرا
 اگر سعد با تاج شاهان بدی
 تو اکنون بدین خرمی باز گرد
 بگویش که در جنگ مردن بنام

نبرد رستم با سعد و گشته شدن سردار ایران

سپه را بفرمود تا کرد ساز
 سپه اندر آمد ز هر سو بجای
 ستاره است گفتمی شب لاجورد
 بایرانیان بر بیود آب تنگ
 هم اسب گرانمایه از کلزار
 زبان گشت اندر دهان چاک چاک
 گل تر بخوردن گرفت اسب و مرد
 از این روی رستم وز آن زوی سعد
 پیکسو کشیدند از آورد گاه
 بزیر یکی تند بالا شدند
 دو سالار بر یکدیگر کینه خواه
 یکی تیغ زد بر سر اسب سعد
 جدا گشت از او سعد پر خاشختر
 بدان تا نماید بدو رستخیز

چو شهبه ز نزدیک او گشت باز
 بفرمود تا بر کشیدند نای
 ستانهای الماس در تیره گرد
 سه روز اندر آن جایکه بود جنگ
 شد از تشنگی دست گردان ز کار
 لب رستم از تشنگی شد چو خاک
 چنان تنگ شد روزگار نبرد
 خروشی بر آمد بگردار سعد
 برفتند هر دو ز قلب سیاه
 چو از لشکر آن هر دو تنها شدند
 همی تاختند اندر آن رزم گاه
 خروشی بر آمد ز رستم چو رعد
 تکاور ز درد اندر آمد بسر
 بر آهیخت رستم یکی تیغ تیز

(۱) برو هاشم یعنی ابرو هاشم (آینده)

ز گرد سیاه این مرانرا ندید
 بزد بر کمر بر سر پالهنک
 بشد سعد یویان ز جای نبرد
 که خون اندر آمد ز ترکش بروی
 جهانجوی تازی براو چیره گشت
 بخاک اندر افکند جنگی تنش
 کسی را سوی بهلوان راه نه
 برفتند تا پیش آوردگاه
 سراپای گشته بشمشیر چاک
 بسی نامور کشته شد در میان
 که او را سیاه اندر آمد بگرد
 از آن غم بدریا درون نم نماند

همخواست از تن سرش را برید
 فرود آمد از پشت زین پلنگ
 بیوشید دیدار رستم ز گرد
 یکی تیغ زد بر سر ترک اوی
 چو رخساز رستم ز خون تیره گشت
 دگر تیغ زد بر سر و گردنش
 سیاه از دورویه کس آگاه نه
 همی جست مر بهلوان را سیاه
 بدیدندش از دور پر خون و خاک
 هزیمت گرفتند ایرانیان
 بیغداد بود آن زمان یزدگرد
 بگفتند با او که رستم نماند



هری ترومن (رئیس جمهور ممالک متحده امریکا)